

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه ی هجدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

در بحث پیرامون علت غایی وجود در تجرد عقلانی که مقصد رسالت انبیاء (علیهم السلام) - و از مسلمات فلسفه - است ، در آن آفق غایی " ليعبدون " باید دانست که این غایت در فقه نماز خلاصه نمی شود . البته از مصادیقش در امتداد آیات می توان شمول نماز را برداشت کرد ؛ اما اصل علت غایی در " ليعبدون " معنایی فراتر از این عبودیتی است که از طریق اعمال ظاهری عالم ماده تصور می شود . در هر حال چون کلاً حرکت طبیعی و حیات مثالی برای رسیدن به عالم عقل است - و در قرآن هم در بسامد پر تکرار این همه " تعقلون ، عقلوه ، نعقل ، يعقلها ، يعقلون " و " تتفكروا ، تتفكرون ، فكر ، يتفكروا ، يتفكرون " طرح بحث تفکر معقول مشار و مصرح است - این مسئله بیانگر آن است که وقتی ما با یک وجود بسیط الحقیقه با عنوان وجود مقدس حضرت صدیقه ی طاهره (علیها السلام) در خطبه ی آن حضرت مواجهه داریم ، قطعاً اصلی ترین شاخه ی این تفکر در علت غایی آفرینش در خطبه ایشان مد نظر قرار داشته و معاذالله مورد غفلت قرار نمی گیرد . چون بنا به اعتقاد ، خطبه جامع کمالات معنوی وجود حضرت زهرا (علیها السلام) است ؛ از این جهت کمال غایی عالم وجود - که بحث تجرد عقلی و علت غایی در این نوع از تجرد مراد است - حتماً و اصولاً در آفاق ذهنی و عینی و وجودی حضرت زهرا (علیها السلام) مورد تأمل قرار داشته و خطبه یکی از نمونه های کامل بحث تجرد عقلی از زبان انسان کامل است . این خود نگاهی است به خطبه از این جهت که درک مفاهیم و اصول و کلیات آن نیاز به درک همین اصل و جنبه از سوی کسانی دارد که دانش طلب یا مدرس این موضوع و یا طالب این حقیقتند ؛ لذا خیلی جالب است که ایضاح مبین از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن بحث نواقص العقول در نهج البلاغه در " و النساء نواقص العقول " - که حتمی و عینی هم هست و وجود هم دارد که توضیحش در " و اما نقصان عقولهن فلا شهادة لهن إلا في الدين و شهادة امرأتين برجل " عمومیت آن را می رساند - بی عقلانه مورد انکار قرار می گیرد . اگرچه در حال حاضر هم در این اغتشاشات فعلی نظام مشاهده می کنیم که نواقص العقول از زنان چه دستمایه ها و دستاویزها و ابزارهایی برای دشمن خلق کرده که این مواجهه ی بی مورد برخی زنان با این بحث ، در عموم زنان موجب شد که از این مسئله در ایضاح کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) غفلت کنند ؛ در صورتی که حقاً امیرالمؤمنین با یک وجود تام عقلی زندگی کرد در یک زن که در قیاس با او هر که را دید ناقص دید . این یکی از دلایل اصلی نگاه امیرالمؤمنین در بحث نواقص العقول است که حتی با زنان برجسته ای چون ام البنین (علیها السلام) هم اگر زندگی کرد ، این نقص در قیاس با عصمت عقلی فاطمه ی زهرا (علیها السلام) مشاهده می شود که این جای مجامله و تکلف و تسامح ندارد ؛ لذا نکته اینجاست که در بحث عام نواقص العقول نهج البلاغه ، همجواری این متکلم و این کلام با آن وجود و وجودات کامل و خاص - مثل کفو و بنتش - نادیده گرفته شده است . لذا این را باید فهمید که چگونه امیرالمؤمنین به این بحث می رسند و احاطه و اشاره دارند به حقیقت عام و لابد آن در عین اعتقاد به عقل نوری کفو خویش در " فاتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله الذي خلق منه " . و اما در عین حال باید اذعان داشت که یکی از نشانه های استفاده ی ابزاری از زنان در جوامع و در طول قرون ، همین بحث سوء استفاده از نقص عقلی زن در غلبه ی احساس بر عقل بوده است ؛ البته نه این که این نقصان در مردان نیست . اتفاقاً در همین اغتشاشات مشاهده می کنیم که عقل برخی مردان هم در نسبت با انسان کامل ناقص است و در این هم مجامله نیست که مردان هم نقص عقلی دارند . اما در مردان

چون غلبه ی احساسات - از باب **نواقص الاحساس** و خلل و کمبود و عجز عاطفی - کمتر است این نقص کمتر دیده می شود ؛ و این در زنان بیشتر به رویت می رسد ؛ چون مبنا بر غلبه ی احساسات و عواطف است . به همین خاطر زمام تشریح در ولایت و قوامیت و یک سری از خصوصیات ناظر بر آن به مردان داده شده است - جز در قیاس با بانوان رشیده - که آن ها بنا بر اصول تکوینی با احکام خاص خود می توانند حائز و واجد یک سری شئون و اختیارات از جمله اذن های منصوص در عالم باشند که در مقابل آن ، بحث ولایت مرد است که در شروط ضمن عقد از سوی امام برای نخستین بار در وجهی شامل و عام ، رویکردی فقهی و مستحدثه داشت که مجاری اش شکل گرفت و نافذ هم شد در جریان عقودی که بر پا می شد - البته ابتدا بیشتر در انقلاب ما شرط ضمن عقد برای خروج زن از منزل برای فعالیت انقلابی زن ها ، مدّ نظر بود - کما این که شرط ضمن عقد ، شرطی نبود که بگوئیم امام از خود این را تخیل کردند یا مثلاً محصول ذوق اجتهادی امام بود ، خیر . شرط ضمن عقد در عقد زینب کبری علیها السلام با همسرش در حرکت و همراهی با امام حسین علیه السلام - علیرغم انکار عجیب و بی دلیل اقوال برخی تاریخ مندان - به نقل از روایت **مصرح ریاحین** در نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که هرگاه زینب بخواهد با حسین به سفر برود او را مانع نشود . لذا این شرط بی اشکال در طول تاریخ مشاهده شده و نمونه های آن را داریم و اثبات و تصدیق این دلیل عقلی ، حجتی نیست که بخواهیم بگوئیم در ابتدا بر بنای عقلا ، فی المثل فقط یک فقیه آمده و بر اساس تفکر فقهی و برهان ذهنی خود ترتیب و نظر داده و اینطور استنباط کرده است . خیر ، این در تاریخ سابقه دارد و اگر هم نداشت دلیل عقلی و مستقالات و استلزامات آن در اعتبار اختیاری از باب ادله ی استنباط حکم شرعی بر آن مترتب است - و در اینجا طبق قاعده ی استلزامات عقلی ، از آنجا که اذن در شیء عقلاً مستلزم اذن در لوازم آن است ؛ معلوم است و بدون وجود ادله ی نقلی هم برهان نظری می تواند با ادراک عقلی ، وجوب مقدمات واجب را عقلاً درک و استنباط نماید - حال این که این اذن از باب وکالت است یا تفویض ، بحثی است که جای آن در این مقال نیست - از این رو بحث ما برای سرکوب مسئله ی عقل زن و وجود زن نیست ، چون جعل آن احساسات هم نهایتاً نهاده شده از سوی حق در زن است ؛ و در صورت التزام و انصاف زن به این خصوصیت است که رشد می کند . اما اگر ما زن را با تسامح و تکلف و تعریف بیجا ، بخواهیم از این نقص مبرا بدانیم ، این زن به کمال رشد خود نمی رسد و این اشارت از قضا اتفاقاً دلیل رشد زن است در زمره ی محکماتی که امیرالمؤمنین بیان کرده اند . چرا ؟ چون آن داستان جمل ها و حوادث دیگری چون **" و امرأته حمالة الحطب "** ها که امیرالمؤمنین مشاهده می کردند ، این نقص را عیان می کرد برای ایشان . داستان برخی از زوجات انبیاء و اولیاء که در خود قرآن هست - در شرط گذاشتن یا کناره گرفتن از آنان - این خود نهایتاً بیانگر وجود بی مجامله ی این نقص پیرامون انبیاء و اهل بیت علیهم السلام است . تا جایی که غلبه ی این نواقص العقول در جعده در تبعیت از وعده ی معاویه ، زهر به کام امام حسن مجتبی علیه السلام می ریزد . که این چیز کمی نیست که عواطف حاصل از انس با یک امام ، مغلوب هوای یک زن شود . یعنی استفاده ی ابزاری از زن تا این جاست که آن نور امام حسن مجتبی هم نتوانست اطفاء کند این نار وجود این زن را ، که این نشان می دهد این نقص ، نقصی جدی است که پیرامون اهل بیت هم وجود داشته است در طول تاریخ . در طول تاریخ جریاناتی مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار گرفتند که زنان در آن بواسطه یا بلاواسطه دخیل بودند . یعنی این ها مثل امروز یا مقابله ی عینی کردند یا حداقل سکوت و ممانعت داشتند در این داستان ها . البته در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام زنان برجسته ای را هم داشتیم که مقاومت کردند و بر این تجرد عقلی نائل آمدند که آن **ذهول عقل تجریدی** را در مورد امّ ایمن که مثال زدیم از این جمله است - که نشان می دهد تثبیت این تجرد هم اهمیت دارد و این طور نیست که در صورت نیل به آن ، این طریقه در تعقل دوام ابدی خواهد داشت . اگر فرد مبانی و مبادی این تعقل را در خود حفظ و مستحسناً از حصن آن صیانت کرد ، این حکم تثبیت پیدا می کند در وجود فرد و به صورت ملکاتش در می آید و در همین عالم از ورطه ی طبیعت به عالم مثال و عقل قدم می گذارد و در **" موتوا قبل أن تموتوا "** این حرکت جوهری در همین دنیا برایش به پایان می رسد و وارد آن جهان و جهات صور عقلانی آن - یا وارد جهان و جهات آن صور عقلانی - می شود که در عوالم بالاتر ما بنا بر اعتقاد بر آن باور و نظر داریم . این همان تذکار محتمل **ذهول عقول تجریدی** در بزنگاهی است در مسئله ی **تجرد تام** ؛ که در گواهی حضرت زهرا علیها السلام در خطاب **" أعضاء الملة "** و **" حضنة الاسلام "** در خصوص آن ؛ در مرور **" بعد اللتیا و التی "** تنویر داشتند و با آن مواجه بودند در آن مجلس . یعنی ای کسانی که این حرکت ها را در دفاع از دین داشتید ، اینگونه جنگیدید و اینگونه درگیر شدید با درنده خویی و **" بهم الرجال "** و مقابله کردید با **" ذوبان عرب "** و **" مرده اهل الكتاب "**

" همان جنود جهل و باطل از گرگان و درندگان عرب و قهاران اهل کتاب - و شفیق ابو ذهل ها که در تحریف دین و استفاده ی ابزاری از کتاب خدا به مهارت رسیده اند - در این خطاب که " **اعلموا انی فاطمة** " بدانید من فاطمه ی نور حقیقت و زهرای عقل کامل هستم که فطم و زهورش توأمان اکنون در برابر شماست و برای شما بیان می کند ابعاد حقیقی آن حرکتی را که بشریت و شما برای رسیدن به عقل مجرد و برای آن که این دین قویم بتواند در صراط مستقیم خود همچنان باقی بماند ؛ به آن نیاز دارد و نیازمندید - اکنون در این که به حقیقت سخنانش عمل می شود یا نمی شود و چه کسانی عمل کردند و چه کسانی عمل نکردند ، حق این نیست که ما جزماً بگوئیم تمام مخاطبان این خطبه ؛ خصوصاً مخاطبان تاریخی آن نادیده و ناشنیده گرفتند حرکت و بیان فاطمه ی زهرا علیها السلام را . خیر ، همچنان که در جلسات قبل گفته شد ؛ در **جمل ها و نهروان ها و صفین ها** ، کسانی رفتند و دفاع کردند از امیرالمؤمنین ؛ کسانی که با آن خطبه آموخته شدند و در این خطبه پروریده شدند و این جوشن جهاد ، ۲۶ سال بعد توسط حرکت تجریدی فاطمه ی زهرا علیها السلام در خطبه بر تن جان آن ها پوشانده شد . یعنی آنها در آن جا در سال ۱۱ هجری در شوکت یوم الخطبه این را پوشیدند و در این جا در سال ۳۷ هجری در سختی **لیلة الهریر** آن ثبوت و تثبیت عقل تجریدی را در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام از خود بروز دادند . در صعوبت هایی که امیرالمؤمنین نیز به سختی از آن **شب غوغایی** یاد می کرد - در روایت عدم ترک تسبیحات زهرا حتی در صعوبت صفین آنجا که فرمود " **ما ترکتهن منذ امر رسول الله فاطمة بهن و لا لیلة الهریر بصفین** " یا آن روایت دیگر **ابن الکواء** در " **فو الله ما ترکتهن منذ علمنهن رسول الله** " که در پاسخ او فرمود " **و لا لیلة صفین** " - در آن شب که سنگ ها تمام شد و نیزه ها و نیام شمشیرها شکست و در غبار حاصل از چکاچک هموردی در مقتل قتیلان ، خورشید تیره شد و پرچم ها و علم ها ناپیدا شدند و پیشروی در قد و اندازه ی نیزه و کمان بود و عزم جنگ با ۷۵ هزار کشته از شامیان و عراقیان، با ۵۰۰ قرآن بر نیزه از سوی **الوریع** یا **هزیمتیان** و شکست اندیشان ؛ به هزیمت رفت - وقتی امیرالمؤمنین چیزی را سخت بدانند برای انسان های دیگر چقدر سخت تر است و در آن سختی ها ، این ها مقاومت کردند و به شهادت رسیدند و این به خاطر آن آموزه هایی بود که صحابه در مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله و از امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند و خصوصاً از این خطبه ی خاص حضرت زهرا علیها السلام که **حجت** را بر همه تمام کرد و آن درب به درب رفتن ها و درب زدن ها و بیعت گرفتن ها برای امیرالمؤمنین ، این ها نتیجه اش آمد در سیر تاریخی در **نهروان و صفین** ، خودش را در قامت جانفروشان به خدا نشان داد . این ها مباحثی است که در پیرامون خطبه باید به آن توجه می شد در طول تاریخ و باید ما بیشتر توجه کنیم ؛ به آن انداز ذهول و نیز بشارت فرصتی که به **عقل تجریدی** از طریق بیان خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام به **تاریخ تجرد** داده شده است .

اکنون خود خطبه یعنی این تجلی تام خطبه - این نور مطلق - جامع کمالاتی است که ما می دانیم موجود **بسیط الحقیقه** واجد آن است ، او که بیانش هم جامع کمالات است و بساطت این وجود بسیط الحقیقه در خطبه ، یک ظهوری را از باب جامعیت به کل کلام خطبه داد . در این صورت دو وجه علت غایی را در خطبه می توان مشاهده کرد. یک وجه بر می گردد به صور عیان علت غایی در بیان **زهرا ی فاطمه** علیها السلام و وجه ثانی هم بر می گردد به آن صور پنهان علت غایی در بیان **فاطمه ی زهرا** علیها السلام . آن صورت پنهانی و **فطمی** این خطبه از باب **علت غایی** ، نفس وجود مقدس حضرت زهرا و ذهنیات این موجود بسیط الحقیقه است و آن کمالات معنوی وجود که از او صدور پیدا کرد در قالب کلام و آمد و بیان شد ؛ و آن وجه مکتوم و آن وجه مکنون و مخزون و نهان و ذهنی و نوری خطبه را در حضرت علمی مکتوف می کند - اگر به آن دقت کنیم - آن وجه عیانش هم در محل اشارات کلام حضرت زهرا به علت غایی است که در قرآن کریم در سه جا به این **علة العلة** اشاره شده است - که یکی از آن اصل است در " **و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون** " و در دو جای دیگر این اصل تفصیل پیدا کرده در آیات " **و ما امروا الا ليعبدوا لها واحدا** " و " **و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء** " و آن جا که گفتیم آن **ملزومات و مصادیق** " و **يقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة** " یعنی دین قیم و دین قویم در تداوم موضوع این آیات بیان شده که آن دو تفصیل این آیه است و این آیه چنانچه گفته شد مشار به اصل " **الا ليعبدون** " است . حال کدام " **ليعبدون** " ؟ " **مخلصين له الدين** " . یعنی آن اخلاصی که از سوی مخلصین مشاهده می شود در دین . مخلصین چه کسانی هستند ؟ مخلصین به تجرد رسیدگانند ، مخلصین در همین عالم در مواجهه ی با تجرد ، بیانشان ، حرکاتشان ، ملکات و اعمالشان و سلوک و رفتارشان نشان دهنده ی آن تجرد تامی است که داشتند ؛ که آن جا از سوی کسانی عبادت خدا می شود که این وجه تام تجرد را از خود به منصفه ی ظهور رسانده و از وجود خود متجلی

کردند . روایات زیادی داریم راجع به بحث اخلاص در تفسیر " من اخلص لله اربعین صباحاً - یا اربعین لیلة - جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه " - که به غلط " اِلَى لِسَانِهِ " بیان می شود . جالب است که در این غلط ها و این نوع عدم توجه ها عنوان می شود که این هر دو به یک معناست ! در صورتی که " اِلَى لِسَانِهِ " یعنی از قلب می آید به لسان و یک مسیری از قلب به لسان ترسیم می شود که این غلط است . " علی لسانه " یعنی آن ظلیتی که لسان از اظله ی قلب پیدا می کند . این جا مفهوم ظلیت است و مفهوم برتری و احاطه ی قلب بر لسان که آن شمول و احاطه از باب احاطه ی ینابیع الحکمة مشاهده شدنی است - " من اخلص لله اربعین صباحاً " در واقع جزای " و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین " است که برای بعضی افراد اربعین صباح طول می کشد ؛ البته این چله برای " عباد الله المخلصین " نیست ، آن ها اصل کمالی وجود و اسوه ی کمال وجودی اند . آن ها اعیان ثابتی ای هستند که حقایق عالم وجود و حقایق عالم اخلاص بر اساس وجود آن ها متعین و مترسم شده است ؛ و در نقشه ی اتم نظام خلقت وجود آن هاست که شکل داده به این اخلاص . چهل روز چیست ؟ قرون متوالی و متمادی ، این ها در این بحث بحث اخلاص الهی غرق بودند و این بزرگواران در اظله در مجالی خلقت نوری و در معالی عبادات ، صاحب مقام و مراتب بودند ؛ که آن از ایشان اخلاصی ساخته است که موجب غلبه ی نور وجود این ها بر نار عالم است . در همین جاست هم که مفهوم شفاعت مطرح می شود و مفهوم حقیقت وجودی این ها در مستقر شفع انسان ، در قرار گرفتن در کنار و قرینه ی انسان و در این دوگانگی با وجود انسان ؛ که موجب غلبه ی نور وجود آن ها بر نار اعمال شیعیان شان می شود که در این جا طرح مطروح مفهوم شفاعت است ، یعنی از این جا مفهوم شفاعت به دست می آید که چرا آن ها انوار وجودشان بر ناریات غلبه دارد ؟ اگر مصداق های روایی این خصوصیت یعنی غلبه ی نور بر نار را در روایت ببینیم که " جز یا مؤمن فقد أطفأ نورك لهبی " یعنی برو و متوقف نباش که نور تو لهب مرا دارد خاموش می کند ؛ در زمانی که مؤمن دارد از کنار جهنم می گذرد و تنها نظری به جهنم می اندازد ، می گوید نور توقف و نگاه تو دارد نار مرا اطفاء می کند . لهب من و آن پرتوهای آتش اناره ی من و شعله ها و زبانه های آتش مرا دارد خاموش می کند ، حرکت کن و برو ! این خود مفهوم شفاعت است - یعنی مفهوم شفاعت در این روایت هم مضمّن و نهفته است - اساساً نار چیست ؟ نار ، ظهور احاطه ی قیومی حق و همان " نارالله الموقدة التي تطلع علی الأفتدة " است و انسان مؤمن که نماد انسان کامل در قرآن کریم است ؛ می آید و احاطه ی قیومی حق در شعاع نور این مؤمن و احاطه ی مأذون این نور محبوب می شود . این چه حقیقتی است و چه نسبتی است با خداوند که به انسان مؤمن و بر انسان کامل افاضه می کند و وجود مقدس حضرت زهرا به عنوان شفیعه ی کبری و شفیعه ی محشر ، واجد چه حقیقتی است که این نوریت بر آن ناریت بر آن احاطه ی قیومی حق می آید در وجه آن غلبه می کند ؟ داستان آن ابراهیم علیه السلام هم در آتش همین بود " و علی معرفتها دارت قرون الاولی " او که تمام نارها و ظلمت ها به نور او در جهان اطفاء می شود . فرمود " فَأَنار الله بأبی محمدٍ ظلمها " و این حقیقت و خصوصیات آن در تمام جریان های ناری و نوری در عالم موج می زند ؛ و این ها نمادهایی است که نشان می دهد دیگر در روایات عجیب نیست که این ابر انسان ، شفیعه ی محشر در تمام تعینات آن باشد . چنانچه این شفع وجود او را از باب عونیت درعالم مشاهده کردیم در جوار و در کنار امیرالمؤمنین در آن " نعم العون علی طاعة الله " که به همین طریق حضرتش ، علاوه بر عونیت امیر مؤمنان ، به طریق اولی عون مؤمنین هم بود ؛ و اگر کسی عون مؤمن باشد ، به روایت " و لا یزال الله فی عونیه ما دام فی عون أخیه " تحت عونیت حق قرار دارد و نشان می دهد که این احاطه همین طور در آن نظام طولی عالم از سوی فاطمه ی زهرا علیها السلام برقرار شده است ؛ در این مسیری که حضرت زهرا علیها السلام در اتصال به عالم عقلی در پیش گرفت در خطبه ، این مسیر در تداوم تاریخی اش تا قرن ها و قرون متمادی آمد تا به انقلاب اسلامی رسید . یعنی رسید به معاصرت شهدایی که این اتصال عقلی را با آن وجود مقدس برقرار کردند . این فاطمیّه ها ، این توسل ها و عملیات و شهادت هایی که با ذکر یا زهرا مزین و منفتح بود ، این ها آمد و این مسیر را روشن و مشخص کرد . گرچه یک عده ای " یریدون لیطفنوا نور الله " یا " یریدون ان تضلوا السبیل " می خواهند این حقیقت را که این قدر از آن زخم خوردند و نسبت به آن معاذالله کینه دارند ، نادیده بگیرند . البته این کینه و این حد نازل از مقابله با نور حضرت زهرا در عالم دلیل دارد ، که باید به این دلیل هم توجه داشت . چون آن غلبه ی نوری با آن شدت غلبه در " کَلِمًا أَوْ قَدُوا نَارًا لِحَرْبِ أَطْفَالِهَا اللهُ " برای شیطان و برای شیاطین عالم و شیطان بزرگ خیلی گران تمام شده است . درست مثل همه ی شیطنت ها ی اهل شیطنت و مشیطنن داخلی که این نوع نگاه ناقص در عالم و در این دوران ملکه شان بوده و شده است ؛ به دلیل همان غفلت ها و به

دلیل آن حرکت عرضی در عالم و آن هواهایی که در عالم ذخیره داشتند ، که سمت آن تجرد عقلی و آن علت غایی عالم که ملتفت و متوجه اش هم نشدند نیامدند. این ها کینه دارند از نور این نورانیت که جای تعجب نیست و مقابله ی درستی از جنبه ی حقیقت با آن ها بایستی صورت گیرد و اجازه داده نشود که این کینه ها به مرز اهانت برسد ؛ که در آن وجه باید مقابله ی جدی مردمی و حکومتی صورت بگیرد . ما می دیدیم که رزمندگان ما در جبهه ها یا مدافعان حرم ما می رفتند و می جنگیدند و خانم ها برکنار بودند از فتوای جنگ . البته بودند کنار شوهران و همسران و برادران و فرزندانشان ولی برکنار بودند از حکم جهاد و مقابله ی عینی . این مسأله ی فتنه و اغتشاش و این حرکت اخیر برای دو وجه روحانیت و زنان محجبه ، یک فرصتی را ایجاد کرد برای شهادت ، جانبازی و حضور انقلابی که برخی زنان از این غفلت کردند ؛ از این فرصت جهادی که خداوند برایشان بوجود آورد غفلت کردند و ترسیدند و نسبت به صیانت از چادرزهرایی خود مع الاسف سستی کردند . یعنی در این آزمون مردود شدند و متوجه نشدند که این چادر سلاح توست و این چادر مورد حمله قرار نگرفته است ؛ بلکه این ایمان توست که تحت حمله ی شیطنت شیاطین است و تو باید جهاد داشته باشی در دفاع از این چادر ، نه این که از این چادر بگذری . اینجا یک فرصت تاریخی به زنان در کنار روحانیون داده شد که در مقابل معاصدین از آن وجه وجودی و روحانی و نوری خود دفاع جانانه کنند و جهاد کنند و مقاومت داشته باشند و برخی زنان غفلت کردند از این فرصتی که خداوند به آن ها داد . اگر متوجه این فرصت بودند دیگر از حضور اجتماعی نمی ترسیدند ، از حربه و حمله ی دشمن نمی ترسیدند . چون آن امامی که در بحث تبعیدش او را می آورند کنار دریاچه ی نمک در آن تاریکی ، اگر قرار بود بترسد که این انقلاب رخ نمی داد . ما باید اعتقاد داشته باشیم به آموزه ی " گر نگهدار من آن است که من می دانم " که ترجمان ادبی ابعادی از آیه ی محکم و منیر " من یتق الله يجعل له مخرجا " و آیت گرانسنگ " من یتوکل علی الله فهو حسبه " است . در این حرکت نه تنها آسیبی به زنان مسلمان وارد نمی شود اگر ایمان و مقاومت داشته باشند و اگر خدا با آنها همراه باشد ، بلکه کراماتی هم " من حیث لا یحسب " نصیب آنها خواهد شد . ولی اگر ترسیدند و خائف بودند و آن ملکات دنیایی و طبیعت گرایی و مادیات و اموری که در وجودشان آنها را با تجرد عقلی فاصله داد ، بر آنها غلبه کرد ؛ معلوم است که زن در این موضوع کوتاه می آید . چون او از ابتدا از عمق وجود چادری و محجبه نبوده است و فقط یک صورتی از حجاب را بر سر و با خود همراه داشته است . این جا در فرصت جهادی که به زنان داده شد ، زن باید قوی تر می شد - در همان سیری که در انقلاب همیشه برای زنان انقلابی از جهاد دفاعی به سمت جهاد عینی مطرح بوده است . لذا در این جا دیگر جهاد دفاعی نیست ، جهاد عینی است برای زن - که این فرصت را زنان ما بعضی نادیده گرفتند و از آن غفلت کردند ، یا شیطان توانست غلبه کند و طمع کند و یک مدّت پیشروی کند در این بحث کورحجاب زنان . در خطای برداشت آنها که مثل بعضی از روحانی ها که لباس نپوشیدند ، می گفتند که چه عیبی دارد که چادرمان را برداریم ؟ یعنی ترسیدند و این خوف طبیعی و مادی در مقابل همان بحث ذهول فرصت های تعقل تجریدی است، یعنی در واقع این ذاهل و زائل شد از آن ها و در این جا مردود شدند کسانی که این حرکت را در مقابل این موضوع خیلی پیش پا افتاده و عادی و مادی داشتند . ما در طول جنگ سال ها زیر بمباران ها زندگی کردیم و نترسیدیم ، حالا از برخورد و ولنگاری چند نفر ارادل و اوباش بخواهیم خوف به دل راه دهیم و بترسیم ؟

برگردیم به بحث خود ، به آنجا که هر چه وجود بسیط تر باشد ، احاطه اش بر متضادات کامل تر است ؛ که این احاطه ی خطبه ی بسیطه ی وجود بسیطه ی حضرت زهرا بر مضادات و متضادات را می رساند که نزدیک تر بودنش به وحدت از باب همین بساطت ؛ وحدت وجودی خطبه را در شمول بر تمام کثرات عالم می رساند که کثرات را شامل تر است . این احاطه و شمول ، خصوصیتی است که در خطبه ی نورانی حضرت زهرا علیها السلام مشاهده می شود . در این حرکت تجریدی و در این حرکت عقلانی عالم در این سه مرتبه و سه نشئه ی انسانی که مرتبه ی ماده و مثال و معقول یا طبع و خیال و عقل است ؛ در این سه نشئه حتی روایت است که اولیاء خدا عالم قبرطولانی ندارند و بیشتر از سه روز توقف برزخی شان طول نمی کشد - جالب است که این را مقایسه کنید با آن ملکات سه روز ختم قرآن اولیاء ، که اهل بیت علیهم السلام عنوان کردند که ما در سه روز قرآن را ختم می کنیم و شیعیان ما در ده روز ختم کنند ؛ که این تعمیماً نشان می دهد برای ما شیعیان می تواند عذاب قبر و عالم قبر ، ده روز طول بکشد . یعنی اگر بخواهیم این تاریخ ها و این رموز را رمزگشایی کنیم و کنار هم قرار دهیم و متوجه می شویم که کجا هستیم و چه زمان هایی در اختیار ما هست ؟ - زمانی که در عالم قبر و برزخ می تواند برای انسان میلیاردها سال طول بکشد به میزانی که به طبیعت علقه می بندد انسان ،

از آن سو خلاصی اش از عالم برزخ دشوارتر است و به میزانی که در این عالم علقه ها را از خودش سلب می کند و منسلخ می شود - که قوی ترین این انسلاخ را از سوی اهل بیت علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده می کنیم به دلیل شدت قوایشان و در سایه ی آن تصرّفاتی که از باب همین شدت قوا در عالم می توانند داشته باشند - در صورت نیل به این انسلاخ ، برزخ ما ؛ برزخ کوتاه تری است . حالا ما تمام این مسیر را در خود این دنیا داریم طی می کنیم ، یعنی در مواجهه و محاذات با آن انسان های قوی البنیة وجهاً للوجه ؛ با این اتّجاهی که با این وجودها داریم که حاضر در مراتب عالم شهادتند و شهودشان شهود الهی و قطعی و در محضر خداست و نظر می کنند به وجه الله . آری ، حضرت زهرا علیها السلام در نظر به وجه الله خطبه را بیان می کند و ما در این اتّجاه است که متوجه وجه الله می شویم . لذا در صورت این اتّجاه و توجه ، همان حالتی که در برزخ - در مراحل وسطای برزخ - برای انسان رخ می دهد که در **انقطاع تام** از عوارض و صور عالم طبیعت می رود به سمت عالم عقل ، این حالت میانی و وسطا برای او آسان و مسیر او هموار و موانع آن رفع می شود ؛ برای این که بتواند در این اتّجاه ، این حالت انقلاب قطعی را در وجود خود ایجاد کند . البته به همان مقدار که وجود به سمت این تجرّد حرکت می کند ، صفا و لطافت و نورانیّتش بیشتر ؛ و به همین میزان رویتش دشوارتر است . یک مولود روحانی در عوالم بالاتر به دلیل این که ادراکات معمول قادر به درک موجودیّت نورانی و روحانی او نیستند ، قابل رویت نبوده و نادیده و ناپیداست و یا حداکثر از این دنیا قلیل الرؤیة است . به همین دلیل است که این وجودات نورانی مثل خود حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام ، مورد کفران و غفلت قرار گرفتند بواسطه ی عدم رویت و ادراک وجودی شان توسط مخاطبین خود ، مخصوصاً در حجاب عصری که قرار گرفتند ؛ مخاطبان عصری نتوانستند آنان را به دلیل آن شدت صفای روحی در آن مرتبه ی اعلاّی وجودی خوب ببینند . این نسبتی است که در وجه الله ما می توانیم در نگاه حضرت زهرا در خطبه جستجو کنیم و ببینیم . حال به همین میزان که وجود صفا پیدا می کند ، قوت هم می یابد و قدرت هم دارد و دیگر نار ، موجب تلاشی آن نمی شود و نمی تواند آن را پاره پاره و منقطع و قطعه قطعه کند و به همین دلیل است که از باب " **الله اعلم حیث يجعل رسالته** " سزاوار شفاعت محشر می شود . به دلیل همین قوت تام و تمام که محصول قدر و میزان صفای بیشتر وجود است ؛ و از سر همین استحکام وجودی که بیشتر می شود با بلاهای عظیم تر هم مواجه می شود که در مقابلش ، آن تحمل عظیم را هم از او می بینیم . ببینید در کربلا چه شد ؟ این ها خصوصیات است که انسان معمولی نمی تواند آن را نه درک کند و نه در مقابلش تحمل و صبوری داشته باشد . ما با کوچک ترین تألمات روحی و جسمی آسیب می بینیم ، اما می بینیم آن انسان مؤمن و آن انسان کامل در بالاترین و عظیم ترین بلاهای عالم صبوری می کند و مقاومت دارد و نار آن ها بر نور او تأثیری ندارند و این نار ، ذاتاً نمی تواند این ها را بسوزاند . سرّ این که این ها توسط نار سوزانده نمی شوند و نورشان اطفاء نار می کند در همین است ، این هم از باب آن مرتبه ی کمالی وجودی اهل بیت است که ما مشاهده می کنیم .

در هر حال این که ما بتوانیم بحث **ذهول فرصت های تعقل تجریدی** را جدّی بگیریم بحثی ناظر بر همان مهلت " **اربعین صباح** " بود و تأکید شد در " **حسنات الاّبرار** " بر همان " **اخلص لله** " که در آن جا یک پایداری های دیگری هم متصور است . نقطه ی مقابلش اما فاصله گرفتن روح ایمان از انسان هاست . روایت داریم از امیرالمؤمنین علیه السلام " **من قارف ذنباً فقد فارق عقله ولا يعود الیه ابداً** " کسی که گناهی را معاذالله مرتکب می شود عقلی از او برای همیشه مفارقت می کند . در روایت دیگر داشتیم در **درس حکمت** که معاذالله با هر گناه ، چهل روز روح ایمان از انسان فاصله می گیرد - البته این به صورت های مختلفی نقل شده است ؛ و این که حالا چهل روز است یا تا زمانی که توبه نکرده یا این که یک سارق تا زمانی که آن ماده سرقت در بطنش هست هنوز روح ایمان از او فاصله دارد و تا آن موقع روح ایمان به او بر نمی گردد - لذا باید مواظب این روح ایمان هم در مسیر تجرد عقلی بود و به آن توجه داشت . در نظر به این مسئله که در مقابل آن نقطه های کمالی ، نقاط شقاوت هم وجود دارد و از این ها هم باید برحذر بود و بعد از این مرحله است که عبور از عالم طبع و طبیعت در آن داستان تجرّد عقلی بعد از ورود به عالم مثال برای انسان آغاز می شود ؛ و بعد از عبور از عالم تخیلات کار انسان در عالم عقل شروع می شود و آن جا معنا پیدا می کند .

و اما تصریح بحث **علت غایبی** در خطبه جدای از شمول کلی و عام ؛ بطور خاص در چند فقره مشاهده می شود - هم در ظاهر خطبه و هم در باطن خطبه - آن جا که می فرماید " **ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قبلها** " که راجع به ابداع اشیاء است در حالی که قبل از آن هیچ شیء دیگری نیست

- چون در غیر این صورت ابداع معنا نداشته و انتقال و حرکت معنا می یابد که از یک جایی یک حقیقتی را آوردند یک جای دیگر ؛ و یا آورده اند آن را از طریق حرکت جوهری کامل تر و برجسته تر کرده اند ، که این طور نیست - و قبل از آن هیچ صورتی این اشیاء نداشته و این صورت مبدع ، کاملاً ابداعی است . می فرماید " و أنشأها بلا احتذاء أمثلة أمثلها " یعنی به موازات أمثله ای مثالی و مثال زدنی این وجوه به وجود نیامده است . این که این آفرینش و تکوین به قدرت الهی و این فطر و ذرء به مشیت الهی ؛ بدون نیاز به وجود آن ها و بدون وجود هیچ فایده ای در تصویرش برای حق ، حدوث می یابد ؛ در این جا علت غایی را مطرح می کند که " إلا تشبیهاً لحکمه " حالا حکمت اعم از انواع حکم و حکمت و احکام می تواند معنا شود یا آن را استحکام محکمت معنا کنیم ؛ که فقط در یک وجه نباید آن را دید و " تشبیهاً علی طاعته " ، این طاعت در طول و شمول همان بخش های نماز و دین حنیف است که طاعات الهی بود . " و إظهاراً لقدرته " اساساً خلقت نوعی از اظهار قدرت خداست . حضرتش علت غایی آفرینش را اظهار قدرت خدا می دانند که حال در مقابل این اظهار قدرت ، ببینید بنده ی ضعیف چقدر واجد ضعف عقلی است که در خودبینی صرف و تشخیص محض می گوید چرا مرا آفریدی ؟ چرا جهان را خلق کردی ؟ این نشان می دهد که در قبال این اظهار قدرتی که خداوند عالم در این همه کائنات و در این همه عوالم به خرج داده و متجلی ساخته است ، چشم کوچک بشر تا چه میزان ضعیف و مد بصرش تا کجا در نقصان است . اساساً نگه داشتن یک خورشید در آسمان در همین یک اعجاز را ببینید . شما می خواهید چراغ خانه تان را روشن نگه دارید چقدر مشقت دارد در نیروگاه هایی که کار کنند تا یک چراغ روشن شود ؟ این یک خورشید را خداوند در آسمان چگونه نگه داشته است ؟ فقط همین یک دردانه خورشید منظومه ی ما را ؟ این همان " إظهاراً لقدرته " در تجلی قدرت الهی است . آنگاه انسان ضعیف در مقابل همین قدرت نمایی خدا اظهار قدرت می کند و معاذ الله می آید از باب کبر مقتا در آن طرز حرف زدن با خداوند و آن طرز عبودیت در طور و اطوار آن مسیر قرار می گیرد . مسیری که غایتش در " و تعبداً لبریتة " عبودیتی است برای بریه و مخلوقاتش - این همان " ليعبدون " است ، که ای عبد خدا ، ای أمة الله ، ای عبد الله ، تو بریه ی خدا و مخلوق او هستی و در مقابل این تعبد و این عبودیت در برابر آن خالق خودت دارد اتفاق می افتد تا " و إعزازاً لدعوتة " و یک عزت بخشی و یک تحکیم و تعزیزی برای دعوت خداوند - که این جا این فقرات " إلا تشبیهاً لحکمه و تشبیهاً علی طاعته و إظهاراً لقدرته و تعبداً لبریتة و إعزازاً لدعوتة " دارد آن علت غایی آفرینش را بیان می کند - یک مرتبه پائین تر از علت غایی را در خطبه در ابتهات آن انسان کامل هم مشاهده می کنیم . آن جا خلق تعینات و کل عالم است و این جا خلق عین ثابت و کلیت عالم است - در آن خلق اول و عقل اول - در آن جا مشاهده می کنیم که " ابتعته الله إتماماً لأمره و عزیمة علی إمضاء حکمه و إنفاذاً لمقادیر حتمه " ، همان جا دوباره در حکمی که در آن " إلا تشبیهاً لحکمه " بود را در این جا این انسان کامل عزیمتی برای امضاء حکم دارد ، عازم امضاء حکم همان استحکام خلقی می شود " و إنفاذاً " یعنی تنفیذ می کند مقدرات حتمی خدا را - که " تشبیهاً علی طاعته و إظهاراً لقدرته " تنظیم مقدرات الهی است که این جا تنفیذش توسط انسان کامل و به واسطه ی وجود او انجام می شود - در نتیجه ی این نوع نگاه عقلی و این نوع نگاه غایی در " قائد إلى الرضوان اتباعه " یعنی آن " ليعبدون " ، مسیر قیادت آن انسان کامل را مشخص می کند و اتباعش منجر می شود به کشاندن خلق به سمت رضوان حق - در حالی که " مؤد إلى النجاة استماعه " ؛ شنیدن و گوش فرا دادن و استماعش منتهی به نجات است - مثل عمل انسان کامل در وقت بیان خطبه ی خود که در واقع " قائد إلى الرضوان اتباعه " و " مؤد إلى النجاة استماعه " - که اینجا هم وجود نازنین پیامبر ﷺ و هم وجود مقدس فاطمه ی زهرا ﷺ و انسان کامل در آن کلیت انسان و آن عقل کل انسان مطمح نظر است - " به تال حجج الله المنوره و عزائمه المفسره " به اوست نیل به حجت های منور و تفسیر عزائمی که در حجت نوری آن حکمت بالغه ، از باب حجت بالغه در تجرد عقلی ؛ به داد انسان می رسد .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
والحمد لله رب العالمین